

فعالیت‌های کسب و سرمایه گذاری در ایران را بالا می برد.

### کارآیی مجازات‌ها

استدلالتی که در تائید مجازات‌ها و مخالفت با آن ارائه می شود بدین شرح است. طرفداران اعمال مجازات‌ها بر این باورند که آثار نامطلوبی که از این رهگذر بر کشوری که آماج قرار گرفته، وارد می شود، موجبات بسیج کردن گروه‌های زیان دیده را فراهم می سازد و آن کشور را به تغییر رفتار خود مجبور می کند. مخالفان مجازات‌ها بر این عقیده اند که کشور تحمیل کننده مجازات‌ها با قطع ارتباطات خود با کشور مورد مجازات (به صورت خودداری سرمایه گذاری، منع اعطای اعتبار و صادرات و واردات) هرگونه وسیله اعمال نفوذ خود را از دست می دهد، چون کشور مجازات شده، بیمی از اینکه ممکن است چیزی را بیازد به خود راه نمی دهد. برعکس با حفظ پیوندهای بازرگانی، می توان وسیله ای برای تاثیر گذاشتن در رفتار کشوری که هدف قرار دارد، در اختیار داشت. این فکر در واقع زیربنای سیاست گفت و شنود انتقاد آمیز اروپائیان را با ایران تشکیل می دهد.

در مجموع، کارآیی مجازات‌های اقتصادی در تغییر رفتار یک کشور در معرض تردید قرار دارد، هرچند که از این رهگذر ممکن است زیانهای اقتصادی هم به آن وارد شود. دامنه زیانهای وارده به کشوری که در معرض مجازات قرار گرفته به میزان جدیت جامعه بین المللی در بکار بستن مجازات‌ها بستگی دارد. افزوده بر این تاثیر مجازات‌ها به اهمیت بخشی از اقتصاد کشور مورد مجازات که به صورت آماج اصلی قرار گرفته با میزان وابستگی آن کشور به سرمایه های بین المللی، توانایی آن به گردآوری و انبار کالا قبل از به اجرا درآمدن مجازات‌ها و درجه انعطاف مصرف و تولید آن ارتباط پیدا می کند.

امکان کارآیی مجازات‌ها، چنانچه به صورت جمعی از جانب گروهی از کشورها اعمال شود، به مراتب از زمانی که کشور واحدی چنین مجازات‌هایی را به کار بندد به مراتب بیشتر است. تعهد شمار نسبتاً بزرگی از کشورها در قبال مجازات‌های اقتصادی احتیاج بر این دارد که کشور خاطی یکی از ضوابط مهم بین المللی را زیر پا گذاشته است. ابتدا باید خطا کاری وجود داشته باشد، تا بتوان مجازاتی را اعمال کرد. بنابراین اغراق در مهم جلوه دادن آن ضابطه جهانی نقض شده برای تشدید مجازات، کشور خاطی امری غیر عادی شمرده نمی شود.

موافقان اعمال مجازات‌ها استدلال می کنند که برای ظاهر شدن آثار مترتب بر آنها به گذشت زمان نیازست. دیوید ولش، مدیر کل وزارت امور خارجه امریکا در امور خاور نزدیک بدرستی چنین گزارش می دهد که «بسیاری از متحدان (امریکا) به واگذاری

اعتبارات وسیع و تضمین های گران قیمت به ایران بی رغبتند. و این نشان می دهد که ما در بالا بردن هزینه های ایران توفیق یافته ایم.» (۷) در جهت مقابل استدلال می شود که مجازاتها برای کشور تحمیل کننده نیز خالی از هزینه نیست. بنابراین پرسشی که مطرح می شود این است که در دست آخر کدامیک از دو طرف بیشتر آسیب می بینند. آنچه مسلم است اینکه در این گیرودار هم کشور مجازات کننده و هم طرف مجازات شده بخشی از رفاه و آسایش خود را از دست می دهند. بجای رساندن زیان اقتصادی کشور مورد مجازات به حداکثر ممکن، دو شرط لازم است: نخست آنکه کشورهای مجازات کننده بتوانند تجارت بین المللی کشور طرف مجازات را کنترل کنند. دوم آنکه دیگر کشورهایی که در عرصه بازرگانی بین المللی فعالیت می کنند، بتوانند جایگزینی برای صادرات از دست رفته و یا واردات آن ارائه کنند.

البته در صورتی که کشورهای مجازات کننده قادر باشند بازرگانی کشور مجازات شده را کنترل کنند می توانند آنرا به پرداخت بهای بیشتری برای داد و ستدهای مورد نیاز خود وادار سازند. بنابراین شرایط بازرگانی برای چنین کشوری نامطلوب تر می شود، بطوریکه ناگزیر است برای وارد کردن مقدار کمتری کالا، صادرات بیشتری داشته باشد. حتی به فرض اینکه مجازاتهای اقتصادی علیه یک کشور در یک سطح جهانی به کار بسته شود و زبانهای قابل ملاحظه ای هم بر اقتصاد آن کشور وارد آید، باز تضمینی در مورد تغییر رفتار آن وجود ندارد. کوبا و عراق نمونه های بارز چنین مواردی بوده اند و حداکثر مجازات هم درباره آنها اعمال شده است. شک نیست که بر مردم هر دو کشور از رهگذر مجازاتها رنجهای بسیاری وارد آمده ولی هیچگونه تغییری در رفتار آنها مشاهده نشده است. برعکس دار و دسته حاکم که به هیچوجه مورد حمایت مردم خود نیستند بر سختگیریهای خود افزوده اند. گذشته از این دلیل معقولی در دست نیست که نشان دهد یک ملت یا یک شخص به سبب مشقات اقتصادی عقیده خود را تغییر می دهد.

با آنکه مجازاتهای بین المللی اقتصادی کارآیی بسیار ناچیزی داشته اند، موارد اعمال آنها رو به افزایش بوده است. شاید علت این امر آن است که این مجازاتها به عنوان بهترین جایگزین مداخله نظامی و جنگ شمرده شده اند. در واقع نیز باید آنها را حد میانه ای بین تلاش دیپلماتیک و جنگ محسوب داشت. اقدام به تحمیل مجازات اقتصادی نشانه ای از قاطعیت دستگاه رهبری در کشور اعمال کننده است و چون نیاز به لشکر کشی و خونریزی در میان نیست، با اعتراض کمتری، هم از جانب جامعه بین المللی و هم صاحبان منافع در داخل کشور مجازات کننده مواجه می شود. ثمر بخشی سیاستهای عمومی به میزان

نفوذ کشورهای صاحب منفعت در ایجاد فشارهای سیاسی و اعمال آن وابسته است. همین فشارهاست که در «انتخاب نوع مجازات‌ها و دامنه آنها» مؤثر است. به موجب فرضیه موسوم به «انتخاب عمومی» کارآیی سیاسی (از طریق اعمال مجازات‌ها) هنگامی حاصل می‌شود که سود حاصل از به کار بستن مقررات یا سیاست شخصی برای یک گروه با توجه به وزن و نفوذ سیاسی آن گروه، با زیان حاصله برای گروه بازنده، با درترازو گذاشتن وزنه سیاسی همان گروه معادل باشد. اما بطور معمول، در این بازی زیان بازندگان از سود برندگان بیشتر است» (۸)

#### آثار مجازات‌ها بر ایران

در مورد ایران، مجازات‌ها به گونه‌ای جهانی به کار بسته نشده‌اند. در نتیجه با آنکه ایران از این رهگذر بهایی پرداخته اما زبانی که به آن وارد آمده چندان سنگین نبوده است. این واقعیتی است که ایران به بازار سرمایه و تکنولوژی امریکا نیاز دارد. همانگونه که قرارداد با کونوکو نشان داد انتخاب نخستین ایرانیان یک شرکت امریکایی بود. اما کشورهای اروپای غربی و شرقی به اضافه ژاپن و کشورهای آسیای جنوب شرقی با خوشحالی آماده عرضه امکانات خود بودند. ایران سالانه نزدیک به ۲۰ میلیارد دلار از رهگذر صادرات خود درآمد تحصیل می‌کند و برای بسیاری از کشورها پشت کردن به این بازار دشوار است.

اگر هدف از اعمال مجازات‌ها و ادار ساختن ایران به انصراف از دستیابی به سلاحهای نابود کننده جمعی و حمایت از تروریسم باشد، در آن صورت گفت و شنود انتقادآمیز، ابزار مؤثری خواهد بود. ایران برخلاف عراق هرگز به استفاده از سلاحهای شیمیایی یا میکروبی دست نزده است. (۹) شاید هم هدف مجبور کردن ایران به طرد سیاستهای گذشته خود و سپردن تعهدی دایر بر عدم توسل به سلاحهای شیمیایی یا دیگر سلاحهای نابود کننده جمعی باشد. گویا می‌خواهند این اعلام تعهد به گونه‌ای باشد که بوی فرار از مجازاتهای اقتصادی از آن استشمام نشود. به عبارت دیگر مقصود ممکن است انتقام جویی از ایران به خاطر گروگان گیری و فراهم آوردن موجبات شکست پرزیدنت کارتر در انتخابات سال ۱۹۸۰ باشد و چنین تعهدی، صرفنظر از سنگینی بهایی که باید پرداخت شود، هرگز از جانب ایران سپرده نخواهد شد. جناحی که در حال حاضر قوه مجریه را در دست دارد در صورت انجام حرکتی در جهت پوزش خواهی، بهانه‌ای به دست مخالفان خود خواهد داد که از فرصت بهره برداری کنند و دولت را به تسلیم در برابر دشمنان انقلاب متهم سازند.

## نتیجه گیری

شاید گاهی از اوقات دولت‌ها هم مانند افراد، تصمیمات خود را بر اساس احساسات می‌گیرند تا بر مبنای منطق خشک ریاضی، تحمیل مجازات‌های اقتصادی بر یک کشور «آشوبگر». در هر کسی احساس رضایت خاطر ایجاد می‌کند. اما اگر مصالح اقتصادی امریکا و حیثیت بین‌المللی آن در مد نظر قرار گیرد و هدف هم این باشد که تغییری در سیاست‌ها و رفتار بین‌المللی دولت ایران پدید آید، در آن صورت پایان دادن به مجازات‌های اقتصادی و الغای قانون دما‌توراهی است که بی‌تردید باید برگزیده شود.

## پانویس‌ها :

- ۱- بخش ۳ (a) از قانون عمومی ۱۷۲-۱۰۴ (H.R.3107)، ۵ آگوست ۱۹۹۶.
- ۲- همان، بخش ۶. قانون حد را بر ۴۰ میلیونی دلار گذاشته بود ولی در آگوست این حد تا ۲۰ میلیون دلار پائین آورده شد.
- ۳- همان بخش ۸ (a).
- ۴- جیمز شلزینگر، «از هم فروپاشی هوریس»، نشریه «مصلحت ملی» پائیز ۱۹۹۷، صفحات ۳ و ۱۰.
- ۵- ایران بتازگی تصمیم خود را دایر بر پذیرفتن پیشنهادهای مزایده برای بهره برداری از ۱۳ طرح جدید نفتی را در خشکی، از طرف شرکت‌های خارجی به محض تصویب طرح‌ها توسط مجلس اعلام داشته است. این خود فرصت از دست رفته دیگری برای شرکت‌های امریکایی خواهد بود. نگاه کنید به ایران تا بجز، شماره ۲۸ نوامبر ۱۹۹۷، صفحه اول.
- ۶- رئیس جمهوری فرانسه و نخست‌وزیر مالزی چندی پیش، طی بیانیه‌ای قانون دما‌تو را به عنوان یک پدیده برون مرزی مردود شمردند و بار دیگر سرمایه گذاری در صنایع نفتی ایران را مورد تأیید و حمایت قرار دادند.
- ۷- برای بحث بیشتری در «جزئیات این نکته» نگاه کنید به فصل پنجم از کتاب ویلیام اچ. لیب فر و آنتون دی. لونبرگ: «مجازات‌های اقتصادی بین‌المللی: دورنمایی از یک انتخاب عمومی»، وست ویویرس، بولدر، کلرادو، ۱۹۹۲ یا رجوع کنید به گری کلاید هاف بوگر و جفری شات، «بازنگری در مجازات‌های اقتصادی، تاریخ و سیاست جاری» موسسه اقتصاد بین‌المللی واشنگتن دی سی. ۱۹۸۵، ضمیمه "A"
- ۸- همان صفحه ۴۲.
- ۹- ایران اخیراً به پیمان سلاح‌های شیمیایی که تولید و انبار کردن اینگونه سلاح‌ها را منع می‌کند پیوسته است. این به معنای آن است که تاسیسات ایران از این پس بر روی بازرسی‌های بین‌المللی گشوده خواهد بود.

# تاریخی

خسرو معتضد

## او باید بماند یا برود؟

هنگامیکه ارتش های انگلستان و شوروی وارد ایران شدند و این کشور کهن و ناتوان در دفاع از خود را اشغال کردند، در ابتدا هدف رهبران دو کشور فقط ایجاد ارتباطی میان انگلستان و شوروی و رساندن کمکهای لازم به ارتش سرخ بود. چرچیل در نامه مورخ ۱۹ اوت ۱۹۴۱ / ۷ شهریور ۱۳۲۰ خود به استالین رهبر شوروی این هدف را چنین تشریح میکند:

ما بسیار خوشحال شدیم که ایرانیها اعلام کردند از هرگونه مقاومت خودداری خواهند کرد. منظور ما از ورود به ایران، علاوه بر حفظ امنیت چاههای نفت، این بود که راه حل جدیدی برای ارتباط با شما پیدا کنیم که امکان قطع شدن نداشته باشد. بدین منظور ما باید کار راه آهنی که خلیج فارس را به دریای خزر متصل میکند توسعه دهیم و با وارد ساختن لوازم راه آهن از هند به ایران این نقشه را عملی سازیم. وزیر خارجه ما نوع قراردادی را که ما باید با ایران به بندیم به سفیر شما اطلاع داده تا بنظر شما برساند به نحوی که ایران را دشمن خود نکنیم و مجبور نباشیم برای حفظ راه آهن ایران چندین لشکر خود را در این کشور نگاه داریم. خواربار را از هند وارد ایران خواهیم کرد و اگر ایرانیها تسلیم شدند پرداخت عواید نفت را از سر خواهیم گرفت. ما به پیشقراولان خود فرمان خواهیم داد که به پیش روی ادامه دهند و در نقطه ای که از طرف رؤسای نظامی تعیین خواهد شد، در منطقه بین همدان و قزوین به نیروهای شما متصل شوند. لازم است به دنیا اعلام کنیم که نیروهای انگلیسی و شوروی با یکدیگر ارتباط پیدا کرده اند. به عقیده ما بهتر است فعلاً هیچ یک از ما به زور وارد تهران نشود، زیرا آنچه ما می خواهیم فقط استفاده آزادانه از راه ترانزیتی است. ما با یگانه بزرگی در بصره می سازیم و می خواهیم آنجا را به صورت بندر مجهزی در آوریم تا بتوانیم کمک آمریکا را در آنجا دریافت کنیم تا از طریق دریای خزر و ولگا برای شما فرستاده شود. (۱)

هدف مهم انگلیسی ها و روسها از اشغال ایران رساندن اسلحه و مهمات و مواد

لجستیکی و تدارکاتی به روسها بود و مسائل داخلی ایران، تغییر رژیم، نارضا ییهای مردم ایران از رضاشاه، اخاذی و پول پرستی و دیکتاتوری او و همه مسائلی که برای مردم ایران اهمیت داشت، موضوعاتی بود که حتی بولارد آن را مربوط به خود ایرانیان می دانست:

«مسائل مربوط به حکومت ایران را باید به خود ایرانیان واگذار کنیم.»

یکی از پیچیدگیهای سیاست خارجی انگلستان در مورد کشورهای ایران و دیگر ممالک شرقی، یکسان نبودن رویه و نحوه برخورد بریتانیا با زمامداران این گونه کشورها بود که ضمن حمایتهای تاکتیکی و موضعی از آنها در قبال سیاست شوروی، در هر زمان مناسب که منافع عالی بریتانیا اقتضا می کرد به منظور نمایش به اصطلاح اصول اخلاقی و انسانی مورد پیروی امپراتوری انگلستان، این نظامهای دیکتاتوری از سوی رسانه های گروهی بریتانیا و نیز مقامات پارلمانی و افراد غیر مسئول در امور سیاست خارجی مورد انتقاد و حمله قرار می گرفت و نقاط ضعف و موارد فساد آنها بازگویی شد.

بدیهی است در این نوع اتخاذ مشی، آنچه به حساب نمی آمد اصول عالی اخلاقی و انسانی و احترام به آزادی و حقوق مردم کشور مورد نظر بود که متأسفانه به دلیل تبحر انگلیسی ها در امور تبلیغات در اذهان ملل ساده دل و زودباور شرق به صورت وابستگی عمیق انگلستان به مبانی اخلاقی و انسانی تلقی می شد در حالی که این تغییر در سیاست خارجی انگلستان نسبت به یک کشور شرقی زیر سلطه دیکتاتورها در حقیقت طلب باج و خراجی بود از رژیمهای دیکتاتوری برای دریافت امتیازات ارضی و تحت الارضی یا استراتژیک قابل ملاحظه به نفع بریتانیا.

دولت شوروی به دلایل مختلف از جمله سیاست کاملاً یکطرفه رضاشاه در سالهای گذشته، سرکوب شدید کمونیستها در ایران، تیرباران عده ای از مهاجران روسی و قفقازی در سال ۱۳۱۷، به اتهام سرقت و قتل، قانون ضد مرام اشتراکی مصوبه سال ۱۳۱۰، در مجموع از رضاشاه ناراضی بود و میل داشت با موافقت انگلیسیها رژیم سلطنتی در ایران ساقط شود و یک حکومت جمهوری زمام امور را به دست گیرد.

روسها، با توجه به اوضاع دوران پس از جنگ و تغییراتی که قرار بود در مناطق مختلف جهان، از جمله ایران، انجام دهند، همچنین ضرورت اشغال ایران و هزینه هایی که برای لشکرکشی متحمل شده بودند مایل بودند کار یکسره شود و رژیم دیکتاتوری رضاشاه به یک رژیم جمهوری تبدیل گردد. آنان برای این رژیم فردی را هم در نظر گرفته بودند که تا حدود زیادی او را به عنوان یک سیاستمدار صاحب تجربه می شناختند. این فرد محمد ساعد مراغه ای سفیر کبیر ایران در مسکو بود که روسها در طول دو دوره سفارت او در مسکو

علی رغم تنشهایی که پیش آمده بود نظر مثبتی به وی پیدا کرده بودند.

چند روز پس از وقایع شهر یور، وزارت خارجه شوروی از ساعد خواست تنها به آن وزارتخانه بیاید و در یک جلسه مهم با حضور مولوتف شرکت کند. ساعد، اعتصامی کاردار سفارت را با خود همراه برد و با اینکه اولیای وزارت خارجه شوروی مایل نبودند شخص ثالثی در جلسه حضور یابد او را وارد اتاق مولوتف کردند.

مولوتف ضمن برشمردن موارد عدم رضایت دولت شوروی از رضاشاه و اشاره به کارشکنی دولت ایران برای تسلیم آلمانی های مقیم ایران و حادثه قلعه مرغی به ساعد گفت که دولت شوروی نمی تواند با حکومت رضاشاه کار کند. سپس افزود او باید برود. فکر کردیم شما یا فروغی کارها را به دست بگیرید. رژیم عوض شود و شما یا فروغی رئیس جمهوری ایران شوید. ساعد در پاسخ می گوید:

با بستی به اطلاع جناب آقای وزیر امور خارجه دولت بزرگ شوروی برسانم که ایران قانون اساسی دارد و قانون اساسی رژیم ما را سلطنتی و مشروطه تعیین نموده و تصور می کنم در این بحران بزرگ عالمگیر در پشت مرزهای شوروی صلاح خود دولت بزرگ شوروی نباشد که ما و شما گرفتار مشکلی بزرگتر بگردیم و ایران و پشت جبهه جنگ را دچار تشنجی بزرگ تر و عجیب تر بنماییم.

ساعد با دلایلی که در دست داشته با اشاره به وضع ایلی و عشایری ایران با ذکر این دلایل که نقاط جنوبی در تصرف دولتی دیگر است و قطعاً این فکر حوادث نامطلوب بزرگی در پی خواهد داشت که با مصالح هیچ یک از دول ایران و انگلیس و شوروی تطبیق نمی نماید، می گوید بهتر آنست که اگر دولت شوروی با شخص اعلیحضرت پهلوی نمی توانند کار کنند در این زمینه بحث شود که جانشین ایشان سلطنت را اشغال نماید.

... مولوتف به هیچ عنوان راضی نمی شود و این جلسه سری و هیجان انگیز بدون نتیجه خاتمه می یابد.

... سر استافورد گریس سفیر کبیر انگلیس در مسکو بود. ساعد با این شخص روابط دوستی دیرینه داشت در این موقع استمداد از او را مناسب ترین راه حل می داند. به سراغ او می رود و موضوع را در میان می نهد و جداً از او کمک می خواهد. می بیند کار از اصل خرابست و سفیر کبیر انگلیس هم با ادامه سلطنت رضاشاه پهلوی مخالف است. او هم عقیده دارد شاه باید برود ولی مثل مولوتف خواستار تغییر رژیم نیست.

مذاکرات این دوزیاد طول می کشد، موضوع از هر جهت مورد بحث قرار می گیرد

و سرانجام به این نتیجه می‌رسند که سر استافورد گریس موضوع را با لندن در میان نهد و سعی کند از طریق دیپلماسی و به وسیله لندن دولت شوروی را راضی به کناره‌گیری رضاشاه و سلطنت محمد رضا پهلوی بنمایند. (۲)

علاوه بر سیاستمداران شوروی که از ابتدا مخالف سرسخت رضا شاه بودند انگلیسیها نیز نظر خوشی به ادامه سلطنت او نداشتند و مایل بودند حتی در صورت تحمل رژیم سلطنتی ایران یکی دیگر از فرزندان خردسالتر وی و نه محمد رضا جانشین وی شود.

سر ریدر بولارد در ۱۶ شهریور به وزارت خارجه نوشت:

[دریفوس] وزیر مختار آمریکا به این عقیده قطعی رسیده است که شاه مایل است با من ملاقات کند. شاه ممکن است رهنمود بخواهد یا ممکن است از ما بخواهد علیه روسها به او کمک کنیم. من از وصول دستورات شما خوشحال خواهم شد. شاهی اصلاح شده مناسب این موقعیت است و شاید سعی کنیم این جنس را از مواد نه چندان مطلوب در دسترس بسازیم. (۳)

اشاره سر ریدر بولارد به «مواد نه چندان مطلوب در دسترس» پسران رضا شاه از سه همسر اوست.

در نوزدهم شهریور سر ریدر بولارد طی تلگرام دیگری (۴) اشعار می‌دارد که او به سفیر شوروی در تهران اظهار داشته است که سومین پسر شاه [غلامرضا پهلوی] (۵) هم به علت شخصیت و هم به این دلیل که مادرش از قاجاریه است هر چند نه از دودمان سلطنتی (۶) برای ولیعهدی ارجحیت دارد. سر ریدر بولارد دومین پسر رضاشاه یعنی علیرضا را از نظر اغلب ایرانیان غیر قابل قبول می‌داند و متذکر می‌شود که از نظر عده‌ای چهارمی [عبدالرضا] از همه بهتر است و باز متذکر می‌شود همه آنها لوس و تباه شده‌اند و تنها با اعطای سلطنت به پسر پنجم یا ششم به ترتیب پانزده ساله و نه ساله [یعنی محمود رضا متولد ۱۲ آبان ماه ۱۳۰۵ یا حمیدرضا متولد ۱۲ شهریور ۱۳۱۱] تحت نظر نایب السلطنه می‌توان جلوی زوال را گرفت. (۷)

اشاره سر ریدر بولارد به «مواد نه چندان مطلوب در دسترس» اشاره به ملاقاتها و گفتگوهای مقامات انگلیسی یا شاهزاده قاجار محمد حسن میرزا و پسر او شاهزاده حمید میرزا قاجار است که «مواد مطلوب در غیر دسترس» تلقی می‌شدند و پس از چند جلسه گفتگو مطلوبیت آن دو مورد تردید قرار گرفت و به صورت «مواد غیر مطلوب غیر دسترس غیر مفید» انگاشته شدند:

از سوی رضا شاه حاضر نبود تا همه خواستههای متفقین را برآورده نماید و از سوی دیگر



فروغی نخست وزیر عقیده داشت که چون متفقین کشور را به اشغال خود در آورده اند، پس هرگونه مخالفت و مقاومتی بی فایده بوده و باید تمامی شرایط و خواسته‌های آنها را پذیرفته و اجرا نمود. چون سیاست تسلیم و رضای فروغی با مخالفت رضاشاه روبه‌رو گردید، لذا فروغی وزیر مختار انگلستان را تحت فشار قرار داده و تهدید کرد که یا دولت انگلستان دست از حمایت رضاشاه بردارد و او را وادار به کناره‌گیری نماید یا اینکه وی از سمت نخست‌وزیری استعفا خواهد کرد. بولارد با بیانی دیپلماتیک این موضوع را به وزارت امور خارجه انگلیس گزارش می‌کند: «با آنکه فروغی نخست وزیر ایران معتقد بود که غیر ممکن است تا جانشینی برای رضاشاه یافت که دارای همان وجهه و قدرت و تسلط باشد ولی به این نتیجه رسید که تحولات بسیار اساسی و مورد نیاز کشور با وجود رضاشاه امکان پذیر نخواهد بود. (۹)

در خلال روزهای دهم تا بیست و پنجم شهریور رادیوهای محور (برلین و رم) از یک سو و رادیوهای مسکو، لندن، دهلی نیز از سوی دیگر با شدت هرچه تمامتر رژیم رضاشاه را آماج حمله قرار داده بودند. رادیو برلین با انتشار خبرهای اغراق آمیز از استقرار یک لشکر پناهنده ایرانی در ترکیه (یکی از تیپهای متواری لشکر رضائیه (۱۰) و آماده شدن آن برای حمله به ایران، اعدام دهها تن از ایرانیان مبارز، بمباران قصر سعدآباد و مناطق محلات شمال باختری تهران و کشته شدن صدها زن و بچه، شاه و دولت ایران را به دلیل عدم مقاومت در برابر متفقین مورد حمله قرار می‌داد.

رادیو بی.بی.سی. لندن نارساییهای رژیم دیکتاتوری رضاشاه و به ویژه خصوصیات اخلاقی و فردی او را هدف قرار می‌داد.

رادیو لندن شاه را با عنوان شاه بادمجان فروش مورد انتقاد قرار داده در هر برنامه مطالبی درباره اعمال بی رویه و طمعکارانه شاه بیان می‌داشت.

یکی از آن موارد، خبر درست و غیرقابل انکار احداث کاخها و بناها و ویلاهای سلطنتی در تهران و دربند و شمال کشور از محل بودجه شهرداری تهران بود که جمع مبلغ آن به ۳۵ میلیون تومان می‌رسید.

اینگونه افشاگریها آبرویی برای شاه و دربار باقی نمی‌گذاشت و رفته رفته مردم در کوچه‌ها و خیابانها زبان به انتقاد و فحش گشوده بودند.

اطلاعات طی مقاله ای به اخبار عصر دوشنبه دهم شهریور ماه رادیو برلن اعتراض کرده و بمباران بخش شمال باختری تهران و کشتن صدها زن و بچه، انتصاب سپهبد امیر احمدی به فرماندهی کل ارتش و رفتن رضا شاه به اصفهان را مورد تکذیب قرار داد: «تنها توقع ما

این است در صورتی که رادیو برلن بخواهد از سوی خیرخواهی در پیرامون کشور ما خبرهایی پخش کند بیش از پیش دقت نمایند که با حقیقت تطبیق کند.» اما در مورد سخن پراکنی های رادیو لندن نه روزنامه اطلاعات و نه هیچ منبع خبررسانی دیگر به خود اجازه پاسخ گویی نمی داد زیرا متأسفانه اغلب و تقریباً صد درصد آنچه از رادیو لندن پخش می شد به دلیل احاطه اطلاعاتی انگلیسیها بر اوضاع درونی ایران صحت داشت و تکذیب آنها مشکل بود.

در روز ۱۲ شهریور چرچیل طی نامه ای به سر ریدربولارد به او رهنمود داد که در صورت مقاومت شاه نسبت به انجام خواستهای متفقین، دولت انگلستان افشاگری کرده و مضار روشهای حکومتی او را بر ایرانیها آشکار خواهد کرد:

... ما می خواهیم آنچه را که احتیاج داریم به وسیله انعقاد قراردادهایی با دولت ایران به دست آوریم و به هیچ وجه میل نداریم با آنها علناً دشمنی کنیم ولی باید به هر ترتیبی شده تقاضاهای ما را بر آورند. شما می توانید با تهدید ایرانیها به این مسئله که تهران از طرف روسها اشغال خواهد شد تمام تقاضاهایی [را] که ما داریم به آنها بقبولانید. نباید از تندیروپها و سو استفاده های روسها ترسید زیرا تنها آرزو و خواست آنان این است که کمکهایی که از آمریکا می رسد به آزادی از ایران عبور داده شود. (۱۱)

نظر به اینکه اقدام تبلیغاتی علیه شاه برای وادار کردن او به استعفا ضرورت یافته بود رادیو لندن و مطبوعات معتبر انگلستان نظیر تایمز حملات خود را به او آغاز کردند. سر ریدربولارد فهرستی در چهارده بند از موارد ضعف رژیم شاه را که میس لمبتون وابسته مطبوعاتی سفارت در روزهای پس از استعفای رضاشاه از سلطنت ردیف کرده و به لندن ارسال داشته تا دستمایه برنامه های رادیویی به زبان فارسی شود در یادداشتهای خود آورده است. (۱۲)

در طول روزهای دوازدهم تا هجدهم شهریور حملات شدید رادیوهای متفقین به رضاشاه ادامه یافت و در همان حال سپاهیان شوروی و انگلستان در مناطق از قبل تعیین شده مانند قزوین و همدان و کردستان با هم تلافی می کردند. در قزوین ژنرال نوویکف فرمانده نیروهای شوروی مجلس ضیافت باشکوهی به افتخار ژنرال ویلیام اسلیم فرمانده نیروهای انگلیسی در ایران برگزار کرد که شکوه آن و تعداد زیاد غذاها و مشروبات و خشکیاری که روی میز چیده شده بود باعث حیرت اسلیم و افسران او شد. طرز حرکت، پیشروی و استقرار نیروهای شوروی و بریتانیا که از شمال، غرب، شرق و جنوب به تهران نزدیک می شدند به گونه ای بود که گویی قصد دارند شهر تهران را از چهار سو محاصره کنند و

به اشغال درآورند اما سپاهیان آنها در حال آماده باش و انتظار بسر می بردند و گویی منتظر بودند سرنوشت رضاشاه و رژیم او و جانشینش تعیین شود تا به شهر تهران نزدیک شوند. در حالی که مذاکرات دیپلماتهای شوروی و انگلستان در لندن برای تعیین تکلیف ایران و گزینش فردی از خانواده قاجار و ماندن یا ماندن رضاشاه ادامه داشت و فروغی و سهیلی می کوشیدند انگلیسیها و روسها را با انتخاب محمدرضا پهلوی پسر ارشد شاه به جای پدر موافق سازند و فروغی پنهانی مصر بود که رضاشاه از سلطنت استعفا بدهد و حتی از ایران برود تا افکار عمومی کمی آرامش یابد، در روز ۱۸ شهریور جلسه علنی مجلس تشکیل شد:

فروغی و سهیلی وزیر خارجه در مجلس حاضر شدند و چون فروغی کسالت داشت وزیر خارجه یادداشتها و مراسلات متبادله بین دولت و سفارتخانه های انگلیس و شوروی را در چند روز متعاقب حادثه تجاوز و اشغال کشور به اطلاع مجلس رساند و گفت طبق تصمیم دولت که مورد تأیید مجلس قرار گرفت برای اثبات نیت صلح خواهانه دولت و مصلحت کشور به قوای نظامی دستور داده شد که در مقابل قوای دولتی شوروی و انگلیس از مقاومت خودداری نمایند و بلافاصله مذاکرات شروع شد.

بعد سهیلی متن نامه ها را خواند، در اولین نامه صادره به سفرای انگلیس و شوروی به تاریخ ۶ شهریور خاطر نشان گردید: «دولت ایران با رعایت سیاست بی طرفی پیوسته کوشش داشته است مناسبات دوستانه خود را با تمام دول به ویژه با دولت همسایه محفوظ بدارد. در این موقع هم که نیروی جنگی دولتی وارد خاک ایران گردیده اند دولت ایران برای ابراز کمال حسن نیت و حفظ مناسبات مبادرت به جنگ نمودند با این حال قوای آن دولت اقدام به عملیات جنگی و بمباران شهرها نموده و نیروی پادگان ایران در شهرستانها هم طبعاً در مقابل حمله ای که به آنها شده است ناگزیر از خود دفاع و مقاومت نموده اند ولی دستور داده شد که نیروی دولتی به کلی ترک مقاومت نموده از هرگونه اقدامی خودداری نمایند. انتظار دارد قوای آن دولت هم حرکت خود را متوقف ساخته عملیات جنگی را متروک دارد.

جواب دولتی شوروی و انگلیس از این قرار بود:

۱- دولت ایران باید امر صادر نماید که قشون ایران بدون مقاومت بیشتری از شمال و شرق خطی که از خانقین، کرمانشاه، خرم آباد، مسجد سلیمان، هفتگل، گچساران و از آنجا به بندر ديلم که در خلیج فارس واقع شده است [متنهی می شود] عقب نشینی نمایند. در شمال هم قشون ایران باید از نقاط اشنو، حیدرآباد، میاندوآب،

زنجان، قزوین، خرم آباد، بابل، زیراب، سمنان، شاهرود، علی آباد عقب نشینی کند و موقتاً این نقاط در جنوب به وسیله قشون انگلیس و در شمال به وسیله قشون شوروی اشغال گردد.

۲- دولت ایران با بستی در ظرف یک هفته کلیه اتباع آلمان به استثنای اعضای حقیقی سفارت آلمان و چند نفر اشخاص فنی [را] که در بنگاههای مخابرات و نظامی نباشند، از ایران خارج نموده و صورت اسامی آلمانیهای مزبور را برای موافقت نمایندگان سیاسی انگلیس و شوروی در تهران تسلیم نماید و دولت باید تعهد نماید که اتباع آلمانی به خاک ایران وارد نشوند.

در نامه دیگری اضافه شد که کلیه اتباع آلمانی را باید به قوای انگلیس یا سویت تحویل دهند زیرا کلیه طرفی که آلمانها بتوانند از ایران خارج شوند به روی آنها بسته شده و فقط زیر نظر نظامیان دو دولت می توانند خارج شوند.

۳- دولت ایران باید تعهد نماید که مانعی در راه حمل و نقل لوازمی که شامل ادوات جنگی نیز خواهد بود و از وسط خاک ایران بین نیروهای شوروی و انگلیس به عمل خواهد آمد قرار نداده، بلکه تعهد نماید وسایل تسهیل حمل و نقل این قبیل لوازم را که به وسیله راه با خط آهن یا از طریق هوا حمل می شود فراهم سازند. در مقابل دولتین انگلیس و شوروی موافقت می نمایند که:

الف) حقوق مربوط به نفت و غیره ایران را کمافی السابق بپردازند. ب) وسایل تسهیل لوازم مورد احتیاجات اقتصادی ایران را فراهم سازند. ج) پیشروی زیادتر نیروهای خود را متوقف ساخته و به محض اینکه وضعیت نظامی اجازه دهد قشون خود را از خاک ایران خارج نمایند.

۴- علاوه بر این دولت ایران باید تعهد نماید که بی طرفی خود را ادامه داده و هیچگونه عملی که برخلاف منافع دولتین انگلیس و شوروی باشد در این مبارزه که بر اثر تجاوز آلمان بر آنها تحمیل گردیده است ننماید.

آقای سهیلی جواب دولت ایران را به تقاضای بالا خواند که در قسمتهای زیادی از آن اظهار موافقت شده تنها شرایط و توقعات متقابلی نیز پیشنهاد شده بود که خیلی مفصل می باشد و از بحث ما خارج است.

نکته قابل توجه این است که مذاکرات و مکاتبات سفیر شوروی و وزیر مختار انگلیس هر روز شدیدتر و تقاضاهای آنها بیشتر می شد که از جمله موضوع بستن سفارتخانه های آلمان و ایتالیا و بلغار و مجار و رومانی بود که آن هم مورد قبول واقع شد ولی تقاضای ایران را

حتی در خارج ساختن شهرهای سمنان و شاهرود و قزوین و خرم آباد و دزفول از خطی که معین کرده بودند آنها نپذیرفتند. (۱۳)

مقاله «تأثر مردم» بسیار ساده و عادی و محافظه کارانه بود و امروز محتوای آن به هیچوجه جلب نظر نمی کند و به نظر می رسد که بسیار دست و پا شکسته و مبهم است اما در دوران پس از اختناق بیست ساله که به ویژه از سال ۱۳۱۰ شدیدتر و خفقان آورتر شده بود به ذهن و مذاق مردم ایران بسیار جالب و خواندنی و گیرا رسید و تأثیر عجیبی به جا گذاشت. متن مقاله مزبور که در شماره ۶۴۸ روزنامه اطلاعات مورخ چهارشنبه نوزدهم شهریور ۱۳۲۰ به چاپ رسید از این قرار است:

مردم پایتخت از چند روز پیش منتظر نتیجه اقدامات دولت راجع به حل قضایای اخیر بوده و در حقیقت با کمال بی صبری انتظار جلسه دیروز مجلس شورای ملی را داشتند، ولی با اظهاراتی که از طرف مقامات رسمی دول همسایه ضمن نطقهایی که ایراد نموده بودند ابراز شده بود هیچ کس انتظار نداشت قضا یا به این صورت درآمده و شرایطی به این دشواری تحمیل شده باشد.

همانطور که دیروز نمایندگان مجلس پس از شنیدن گزارشهای دولت متأثر گردیدند و وضع مجلس حالت بهت و حیرت به خود گرفت دیشب نیز مردم پس از آگاه شدن از جریان بی نهایت افسرده و متاثر شدن و تعجب و شگفتی آنها نیز حد و اندازه نداشت. چیزی که بود خونسردی و متانت خود را حفظ می کردند و از ابراز احساسات درونی خودداری می نمودند.

دولت ایران از آغاز جنگ کنونی کوشش فراوانی برای حفظ بیطرفی خود نمود به ویژه برای حفظ روابط دوستانه خود با دول همجوار سعی بی پایان کرد ولی همان طور که آقای نخست وزیر در نطق مؤثر خود دیروز اظهار داشتند تقدیر چنین بود که ما هم از آتش این جنگ جهانی سوز برکنار نمائیم و ملت صلح جو و بی غرض ایران نیز دچار آفات و لطامات آن گردد.

البته خوانندگان ما هر قدر متأثر و اندوهناک باشند حق دارند زیرا ما امروز با مشکلات سختی روبه رو شده ایم که در حقیقت هیچ منتظر و مستحق آن نبودیم و حتی در تصور و اندیشه ما نیز نمی گنجید.

ولی دولت هم جز رویه ای که پیشه خود ساخته بود چاره ای نداشت و در این موقع بحرانی و دشوار جز این راهی به نظر نمی رسید. راست است که ما با دولت آلمان و ایتالیا جز یک روابط عادی و اقتصادی روابط دیگری نداشته ایم ولی میل داشتیم به این

روابط حسنه ما خلی وارد نیاید و اصل بی طرفی کامل هم که مرام و آرزوی عمومی ملت ایران می باشد همین اقتضا را داشت که ما با تمام دول و ملل جهان دارای روابط دوستانه و حسنه باشیم. متأسفانه دولت ما امروز ناگزیر شده است که سفارتخانه های آلمان و ایتالیا و رومانی و مجارستان را در ایران برچیند ولی سفارتخانه های ما در پایتخت این کشورها مانند پیش دایر و روابط سیاسی ما هم با آنها برقرار خواهد ماند.

در هر صورت باید این حقیقت را بگوییم که انتظار مردم ایران از دولتهای اتحاد جماهیر شوروی و انگلستان در عالم همسایگی و دوستی خیلی پیش از اینها بود و ما عقاید خود را در شماره های آینده تشریح خواهیم کرد.

«پندار»

نشر مقاله «تأثر مردم» در روزنامه اطلاعات در حقیقت درخواست کمک دیکتاتور از مردم ایران برای حمایت از او در برابر انگلیسیها و شورویها بود.

رضاشاه که سالها بود به مردم ایران کمترین اهمیتی نمی داد و احترامی برای آنان قائل نبود اکنون متوجه اهمیت افکار عمومی و حمایت آنها از رژیم شده و با وادار کردن مدیر محافظه کار روزنامه اطلاعات به چاپ این مقاله میل داشت موجی از پشتیبانی افکار عمومی را به نفع خود برانگیزد؛ از آن گذشته مسئله همچنان مفتوح ماندن سفارتخانه های ایران در پایتختهای ممالک محور بود که از ادامه روابط ایران با آلمان و ایتالیا و رومانی و مجارستان حکایت می کرد و تحمیلی و لاعلاج بودن بستن سفارتخانه های محور در ایران و اخراج دیپلماتهای آلمان و تحویل اتباع عادی آلمان به ارتشهای اشغالگر...

روزنامه اطلاعات یک شماره دیگر نیز به نشر خود ادامه داد و شماره بعدی آن روز پنجشنبه بیستم شهریور منتشر شد. اما شماره بعدی که قرار بود روز جمعه ۲۱ شهریور منتشر شود توقیف شد و متفقین با خشونت و خشم زیاد خواهان تعقیب و معرفی نویسنده آن شدند. سپهبد محمد نجفوان امیر موق در باره مقاله «تأثر مردم» و تأثیر آن در محافل سیاسی شوروی و انگلستان مقیم تهران می نویسد:

این مقاله عکس العمل زیادی در محافل خارجی پیدا کرد. خبرنگاران خارجی که بر اثر حادثه اشغال ایران وارد کشور شده بودند مقاله مزبور را با آب و تاب بسیار به نقاط دنیا مخابره کرده و آن را حمله مستقیمی به متفقین دانسته و تحریر مقاله را مستقیماً به دربار نسبت دادند و می خواستند بگویند که این مقاله حکایت از مخالفت دربار با سیاست و روش روس و انگلیس می کند.

روز بعد (ژنرال فریزر) آتاشه میلتر سفارت انگلیس در اتاق وزیر جنگ حاضر شده

و اظهار داشت: این مقاله تأثیر بسیار سو در سفارتین انگلیس و شوروی داشته و آن را دستور دربار و بی نظمی در امور پایتخت تلقی کرده اند لذا دولتین تصمیم دارند برای استقرار نظم در امور پایتخت تهران را اشغال کنند.

به ژنرال فریزر گفتم: موضوع آنقدرها مهم نیست! سرمقاله یک روزنامه نظر دولت نمی باشد شما نباید برای مقاله روزنامه اطلاعات برخلاف قولی که داده اید رفتار کرده و قشون خود را وارد تهران کنید.

آتشه نظامی سفارت انگلیس جواب داد: این تصمیمی است که اتخاذ شده و من هم پیغام سفارت را آورده ام.

چاره نبود فوراً از جای بلند شدم و برای تقدیم گزارش به سعد آباد رفتم. شاه در زیر درختان تنومند چنار در حال قدم زدن بود جریان را عرض نمودم، اعلیحضرت خیلی عصبانی شدند. علاوه بر اینکه دستور توقیف اطلاعات را صادر کردند به منزل فروغی تلفن نموده و به نخست وزیر فرمودند: از طریق دیپلماسی به آنها بفهمانید سرمقاله اطلاعات به دستور ما نبوده و از تصمیمی که برای عدم ورود قشون به تهران گرفته اند سر باز نزنند.

به اعلیحضرت عرض کردم: این تذکر را من هم به ژنرال فریزر دادم و به او خاطر نشان نمودم شما از قول خودتان سرپیچی نکنید ولی او متعذر شده است که این تصمیم را دولتین اتخاذ کرده اند و مربوط به سفارت نیست.

رضاشاه پس از استماع این خبر سخت ناراحت شده گفتند: از اینجا معلوم می شود آنها با من حساب خورده دارند و اشغال پایتخت جز استعفای من چیز دیگری نیست، خوب اشکالی ندارد.

در بیستم شهریور سر آنتونی ایدن وزیر خارجه انگلستان در تلگرامی به بولارد از کوششهای او قدردانی و درخواست کرد که شرح کامل و بی پرده نظریات خود را به لندن ارسال دارد و تصویری کامل از اوضاع محلی در اختیار او بگذارد.

روز بعد ایدن با مایسکی سفیر شوروی در لندن دیدار کرد و مایسکی به او گفت که شاه هرچه زودتر برود بهتر است.

نمایندگان دیپلماتیک هر دو کشور در تهران متقاعد شده بودند. که با او [رضاشاه] هیچ کاری نمی شود کرد. (۱۴)

در ۲۳ شهریور بولارد برای نشان دادن اینکه دیگر از رضاشاه هیچ هنری ساخته نیست به لندن خبر داد:

در حال حاضر شاه چیزی را نمی خواهد اداره کند و برای جلوگیری از فروپاشی ارتش که اتفاق افتاده هیچ اقدامی نکرده است. در مقابل اخیراً دستور داده عملیات چند ساختمان بی فایده برای خودش ادامه یابد و می خواهد بداند آیا می تواند برای ملاحظه چگونگی پیشرفت امور املاکش کسی را به شمال بفرستد؟ (۱۵)

ملکه توران پهلوی (امیر سلیمانی) همسر مطلقه رضا شاه در اصفهان بود که خبر استعفای رضاشاه و سفر او به اصفهان را شنید.

... بالاخره مدت بیست روز ما روزگاران را به همین حال خوف [و] رجا گذرانده و هر آن فکر می کردیم یا به کلی از این مملکت هم تبعید خواهیم شد یا بالاخره تکلیفی معین خواهند کرد. گاهی همگی گریه می کردیم، گاهی که دور هم جمع شده مشغول صحبت بودیم. این را هم بگویم که دیگر مقام بالا و پایین از بین رفته بود. علیاحضرت، والاحضرت فوزیه، والاحضرتها، ماها، کوچک ترها همه دور میز غذا [۱] جمع شده و اغلب در یک سالن دور هم جمع و همه نگران آینده بودیم. تا روز بیست [و] سیام شهر یورخبر رسید که اعلیحضرت رضاشاه از سلطنت استعفا دادند و سلطنت را به محمد رضاشاه ولیعهد خود واگذار نمودند و امشب هم به اصفهان خواهند آمد که برای خارج مسافرت نمایند. همه مشغول گریه و زاری شدند. فقط کمی نور امید بود که اقلأً به کلی سلطنت پهلوی را منقرض نمودند. (۱۶)

درباره مذکرات شاه در اصفهان و چگونگی واگذاری ثروت و اموال خصوصی خود به پسرش مطالب زیادی نوشته و منتشر شده که در اینجا بی مناسبت نیست به اهم آنها اشاره شود.

صبح روز سه شنبه ۲۵ شهریور ۱۳۲۰ رضاشاه از سلطنت استعفا داد و ظهر همان روز به اصفهان حرکت کرد. توقف وی در اصفهان سه روز به طول انجامید. در اثنای همین سه روز بود که ابراهیم قوام و دکتر سجادی از تهران مأمور شدند با شاه ملاقات کنند و واگذاری کلیه املاک اختصاصی را از شاه بخواهند...

دکتر سجادی وزیر راه وقت که مورد توجه زیاد رضاشاه بود و به همین دلیل مأموریت یافت که با او مذاکره کند و ترتیب واگذاری ثروت رضاشاه و اندوخته های او در بانکها و نیز املاک و مستغلاتش را بدهد.

زیرنویسها:

۱- وینستن چرچیل، آمریکا، در جنگ، خاطرات جنگ جهانی دوم، ترجمه تورج فرازمنند.



تهران، انتشارات نیل، ۱۳۴۷، ص ۶۵.

۲- گفته های بالا نقل قول از ساعد است که در هفته نامه اتحاد ملی سال ۱۳۳۰ به چاپ رسیده و در خواندنیهای همان سال تجدید چاپ شده است. در راس هفته نامه اتحاد ملی محمد هاشمی نماینده مجلس و رئیس چاپخانه مجلس شورای ملی قرار داشت و به دلیل تصدی چند دوره نمایندگی مجلس، دلتمردان به خانه او رفت و آمد می کردند و هاشمی نیز با آنان حشر و نشر داشت و به احتمال قریب به یقین ساعد ماجرا را برای او نقل کرده است.

۳- سر ریدر بولارد، نامه های خصوصی و گزارشهای محرمانه، تلگرام ۷ سپتامبر ۱۹۴۱، ص ۱۸۳.

۴- همان، تلگرام ۱۰ سپتامبر ۱۹۴۱

۵- در کتاب نامه های خصوصی و... صفحه ۱۸۴ نام عبدالرضا پهلوی به عنوان پسر سوم رضاشاه برده شده است. در حالی که غلامرضا پهلوی متولد ۲۵ اردیبهشت ۱۳۰۲ پسر سوم رضاشاه [پس از محمد رضا متولد چهارم آبان ۱۲۹۸ و علیرضا متولد ۱۲ فروردین ۱۳۰۱] بوده است و عبدالرضا پهلوی در ۹ مهر ۱۳۰۳ متولد شده و پسر چهارم رضاشاه است.

۶- منظور سر ریدر بولارد، توران پهلوی دختر مجدالسلطنه نوه مجدالدوله امیر سلیمانی مادر غلامرضا است که از بستگان اکبر میرزا صارم الدوله بوده و صارم الدوله مانند پدرش ظل السلطان سابقه دوستی قدیم با انگلیسیها داشته و لابد بر اساس نظریات او سر ریدر بولارد غلامرضا را دارای شخصیت لازم برای پادشاهی می دیده است. در کتاب نامه های خصوصی و... مترجم نام عصمت الملوک دولتشاهی را به جای ملکه توران امیر سلیمانی ذکر کرده است.

۷- همان، ص ۱۸۵.

۸- ایرج ذوقی، ایران و قدرتهای بزرگ، ص ۱۰۵. دکتر ایرج ذوقی ابراز حیرت می کند که منظور از تحولات بسیار اساسی و مورد نیاز کشور که فروغی خواهان اجرای آن بود، در شرایط اشغال کشور چه بوده و کشور چه نیازی به تحولات و تغییرات داشته است؛ باید دانست تحولات بسیار اساسی و مورد نیاز کشور از دیدگاه بسیاری از ایرانیان، تغییر روش در نظام مملکتداری رضاشاه، رفع خفقان و تعدیل حکومت یک نفره و بازگشت به قانون اساسی بود که در آن شرایط ایرانیان تشنه آن بودند و به ویژه شکست و متلاشی شدن دردناک ارتش ایران را نتیجه حکومت خودکامه و قانون شکن رضاشاه می دانستند.

۹- سرتیپ زنگنه که با درجه سرهنگی فرمانده این تیپ بوده است، در خاطرات دوران

خدمت خود در ارتش ماجرای پناهندگی تیپ زیور به ترکیه را نوشته و به چاپ رسانده است.

۱۰- در متن ترجمه شده فارسی کتاب جلد سوم خاطرات چرچیل از جنگ جهانی باقی جمله نامه چرچیل سانسور شده و به چاپ نرسیده است و حال آنکه چرچیل در این نامه خاطرنشان می‌سازد که اعمال شاه را برای مردم ایران تشریح خواهد کرد. کتاب مزبور در سالهای سلطنت محمد رضا شاه به چاپ رسیده است.

۱۱- سر ریدر بولارد، نامه های خصوصی و... ص ۱۹۱- ۱۸۸.

۱۲- اطلاعات در یک ربع قرن.

۱۳ و ۱۴ - سر ریدر بولارد، نامه های خصوصی و... ص ۱۸۶ و ۱۸۷.

۱۵- همان، ص ۱۸۶ و ۱۸۷.

۱۶- توران پهلوی، نسخه دستنویس خاطرات، ص ۳۰۵.

# درگذرگاه تاریخ

حیدر راستگفتار

## از توده گرایی تا خود کامگی :

### نگاهی به نقش سوسیالیست ها در به قدرت رسیدن رضاخان

عوامل متعددی که زمینه استقرار دیکتاتوری مورد نظر بیگانگان را فراهم آوردند، در نوشتارهای تحقیقی مربوط به تاریخ معاصر - کمابیش - سخن رفته است و هدف این قلم بازنویسی همه آنها نیست، چنانکه بازنگری نقش انگلیسیان در ماجرا هم مقصود نمی باشد. صاحب این قلم، که در میان همه عوامل از نقش عامل آزادیخواهی و توده گرایی در هموار ساختن راه استبداد و استعمار به شگفت آمده، به قصد ارائه تصویری مختصر از عملکرد عوامل یاد شده به نگارش این سطور پرداخته است. به عبارت دیگر این مقاله نگاهی دارد بر منش و روش آن گروه از فرزندان مشروطه که با دلبستگی مقدماتی به «دموکراسی» و اساساً با ایمان به «سوسیالیسم» متأثر از انقلاب شوروی، به استقرار نظام خودکامه پهلوی کمک کردند. همکاری ایشان را می توان در دو مرحله بررسی: نخست، مرحله میان انجام دادن کودتا تا نخست وزیری رضاخان که ثمره ظهور و سقوط شتاب آلود و باور نکردنی دولتهایی چند بود، دوم، مرحله بین رئیس الوزرای تا پادشاهی او که با هیاهوی دروغین جمهوریخواهی و تجاوز به قانون اساسی مشروطه و نهایتاً برانداختن سلطنت قاجاریه، میسر شد.

#### مرحله اول:

تفویض لقب سرداری سپاه از سوی احمد شاه و واگذاری مقام وزیری جنگ در کابینه سیدضیاءالدین طباطبایی به قزاقی که نقش اصلی را در کودتای انگلیسی بازی کرده، شگفت نبود. رضاخان می توانست عنوان و مرتبه ریاست دولت کودتا را داشته باشد، لیکن ایفای چنین نقشی در آن هنگام بر عهده او گذاشته نشده بود. بهره مندی رضاخان از نام و عنوان رئیس الوزرا، مستلزم سیری به ظاهر طبیعی و تدریجی بود تا به سرنوشت سیدضیاء دچار نگردد، چنانکه سیر میان رئیس الوزرائی و پادشاهی او هم می بایست ظاهری قانونی داشته

باشد. به هر حال مالکیت وزارت جنگ سرآغاز مناسب مرحله ای بود که الزاماً با تصدی مقام نخست وزیری فرجام می یافت. ظهور و سقوط کابینه ها یاریگر اصلی سردار سپه در نیل به این فرجام خوشایند بود:

«اگر کابینه ها مستقر بماند... مانع نیل او به مقام ریاست وزراء می گردد. از این هم که بگذریم باید کاندیداهای ریاست وزرا یک یک بر سر کار آیند و با این پهلوان کشتی گرفته و از میدان به در روند تا او بتواند ریاست وزرا را برای همیشه خاص خود کرده...» (۱)

سهام عظیم تفکر سوسیال - دموکراسی رایج در مجلس چهارم در ساقط کردن قانونی کابینه هایی که می توانستند دست اندازی این پهلوان بر قوه مجریه را به تأخیر انداخته یا شاید برای همیشه مانع شوند، قابل انکار نیست.

اتصاب احمد قوام السلطنه به ریاست دولت در طی دو دوره که علیرغم مخالفت فراکسیون از نمایندگان مجلس چهارم موسوم به سوسیالیست (۲) با پشتیبانی فراکسیون رقیب موسوم به اصلاح طلب (۳) به تصویب رسید، پایان بخشیدن به خودسریها و سلطه جویسهای سردار سپه را وعده می داد. کارنامه دو کابینه تحت امر او، گویای عزمی جدی به سوزاندن ریشه توطئه های استعمار انگلستان و نابود کردن زمینه های خودنمایی مهره هایی چون رضاخان بود. لغو قرارداد همکاری با مستشاران مالی انگلیس، دعوت از کارشناسان اقتصادی امریکا جهت رفع بحران مالی، واگذاری امتیاز نفت شمال با شرایطی عادلانه با امریکاییها با هدف اخذ وام از یک طرف و به میدان آوردن حریفی جدید در مقابل انگلیسیان از طرف دیگر، پایان دادن به فترت چند ساله پارلمانی و بازگشایی مجلس چهارم از نکات برجسته و درخور تحسین کارنامه مزبور بودند. (۴) این برجستگیها مورد اعتنای اقلیت سوسیالیست مجلس واقع نگردید، لذا برای ختم کارنامه در صدد تحریک و جلب هواداری هم مسلکان خویش در کشورشورهاها برآمدند. سرمداران رژیم نویای سوسیالیستی از همراهی دریغ نورزیدند، زیرا اعطای امتیاز نفت شمال به یک کمپانی امریکایی، بهانه ای جهت اضطراب و اعتراض (۵) به دست ایشان داده بود؛ بی آنکه به یاد آورند برقراری روابط دوستانه دیپلماتیک بین ایران و شوروی هم از جمله مواد خوشایند کارنامه قوام السلطنه بود، رابطه ای که به پاس آن دست از حمایت مجاهدین جنگل کشیدند و از زبان سفیر خود به میرزا کوچک خان پیغام دادند که، «فرم سیاستمان را تغییر و طریق دیگری اتخاذ کرده ایم» و «در این موقع نه تنها عملیات انقلابی را بیفایده، بلکه مضر می دانیم.» (۶) به هر حال، همکاری سوسیالیستهای ایران و کمونیستهای روسیه،

دشمن انگلیسی و رضاخان را به هدف نزدیکتر ساخت.

«... انگلیسیها به گناه اعطای امتیاز نفت شمال و روسها به تحریک سوسیالیستها بر ضد دولت قوام قیام کردند... شک نیست که وزیر جنگ هم از این آشوبها بدش نمی آمد...» (۷)

وظیفه بدنام کردن، قوام السلطنه که مقدمه طرد وی از صحنه قدرت تلقی می شد، بر عهده صاحبان جراید وابسته به اقلیت و متکی به حمایت سفیر شوروی (۸) گذاشته شد. به نوشته بهار، «جراید دست چپ در فحاشی و هتاکی را به روی دولت مزبور گشادند» (۹) و روتشتاین هم در رساندن مضمون «مقالات با حرارت جراید سوسیالیست که همه بر ضد قوام السلطنه... انتشار می یافت و تهمت نوکر انگلیس و خائن بیت القصیده نوشته های ایشان بود» (۱۰) به گوش زمامداران دولت متبوع خود، نقشی بر عهده گرفت. از روشهای دیگر، نظیر برپایی اجتماعات و تظاهرات خیابانی و یا کمک به اعتصابات و بست نشینها هم استفاده می شد؛ چنانکه اعتصاب معلمان تهران و تعطیل مدارس توسط آنها جهت اعمال فشار بر دولت و اخذ حقوق عقب افتاده، (۱۱) مورد حمایت و دفاع سوسیالیستها قرار گرفت. (۱۲)

با چنین مقدماتی و در پی مجادله ای که بین وزیر مالیه و یکی دو تن از نمایندگان بر سر اختلاس و کیلی دیگر واقع شد، اولین کابینه قوام در دی ماه ۱۳۰۰ ه.ش (ژانویه ۱۹۲۲ م.) از کار کنار کشید. (۱۳) مصدق که در آن کابینه وزارت مالیه را در دست داشت، ضمن «ناجوانمردانه» خواندن رفتار نمایندگان مخالف که از دولت سازی و دولت براندازی، جز افزایش نابسامانی هدفی نداشتند، می نویسد: «دست از پشتیبانی دولت کشیدند که ناچار شد استعفا دهد و بعد هم نگذاشتند در دولت بعد، من پست وزارت مالیه را تصدی کنم...» (۱۴) و بعدها نیز رای مستوفی الممالک برای سپردن مقامی در کابینه خویش به عنصر وطن پرست و اصلاح طلبی چون مصدق به دست همان نمایندگان نقش بر آب شد و مستوفی که برای عذر آوردن کارشکنی دوستانش به ملاقات مصدق آمده بود، گفت: «... شما می دانید که پشتیبان من در این مجلس سلیمان میرزا و میرزا محمدصادق طباطبایی هستند که با عضویت شما در این دولت مخالفند.» (۱۵)

کابینه دوم قوام هم با اوجگیری غوغای سوسیالیسم که این بار رئیس دولت را به رشوه گیری از امریکاییان متهم می کرد، در بهمن ماه ۱۳۰۱ ه.ش (ژانویه ۱۹۲۳ م.) از ادامه کار باز ماند. گویا سلیمان میرزا اسکندری، لیدر نمایندگان سوسیالیست که تنها هنرش «آشوب بر ضد دولت»ها و به «سینه» زدن «سنگ آشوبیان» بود، (۱۶) در بحبوحه غوغا،

مدرک رشوه خواری را در جیب لباس قوام سراغ کرده که البته نیافته بود. عده ای از «ناراضیها و آش و پلو طلب های اکثریت»، نیز برای بهره مندی از مزایای خوش بینی رضاخان نسبت به حزب سوسیالیست به جمع غوغاییان پیوستند. (۱۷) و در ساقط کردن قوام که به نظر مدرس «شمشیر فولادی روزهای رزم» (۱۸) بود، شرکت جستند. این همکاری، برخلاف نظر یکی از محققان روسی، (۱۹) به خواست و فشار توده مردم صورت نپذیرفت.

میرزا حسن مشیرالدوله نیز به سرنوشت قوام السلطنه گرفتار آمد. جسارات فزاینده و علنی وزیر جنگ به همراه ملایمت طبع و محافظه کاری نخست وزیر، هر دو کابینه وی را چنان به استیصال کشاند که برای سقوط نیازی به هیاهوی سوسیالیسم مجلسی احساس نمی شد. معینا به نظر می رسد که رهبران سوسیالیست در این ماجرا هم نقشی بر عهده گرفته بودند؛ البته نقشی پنهانی و بی هیاهو، و نه از سر دشمنی حزبی با مشیرالدوله که به دلیل پرهیز از فرقه گرایی از رنج نکوهشها و ستایشها هم آسوده بود، بلکه به یمن دوستی با سردار سپه، به استناد روایتی (۲۰) از منشی یا نوکر سردار سپه موسوم به سلیمان بهبودی، خبری از ملاقات پنهانی سید محمدصادق طباطبایی و سلیمان میرزا اسکندری و عده ای دیگر از عناصر چپگرا با رضاخان در دست است:

«... در آن جلسه پیمان بستند که نسبت به یکدیگر همیشه وفادار بمانند. پس از آنکه یک یک به کلام الله مجید سوگند یاد کردند، قراردادی مشتمل بر دوازده ماده به امضای شش نفر اعضای حاضر در جلسه رسید. به موجب این قرارداد و سوگند، سوسیالیستها موظف شدند موجبات رئیس الوزرای سردار سپه را فراهم سازند...» (۲۱)

بی تردید اعلام وفاداری سوسیالیسم توده گرا به استبداد مطلقه در کناره جویی آرام مشیرالدوله از مسند رئیس الوزرای دوره اول (اردیبهشت ماه ۱۳۰۱ هـ.ش / مه ۱۹۲۲) و واگذاری آرامتر زمامداری دوره دوم (مهرماه ۱۳۰۲ هـ.ش / اکتبر ۱۹۲۳) به حریف، تأثیر داشت؛ چرا که تقدیم وزارت معارف به سلیمان میرزا و وزارت فواید عامه به حاج عزالممالک و روانه کردن سید محمدصادق طباطبایی به سفیر کبیری ایران در ترکیه از سوی رئیس الوزرای جدید، اگرچه از دل بستگی به ایدئولوژی چپ ناشی نمی شد، (۲۲) بی سبب هم نمی توانست باشد...

اما دولت مستوفی الممالک با کدام هیاهو از پای درآمد؟ آیا به راستی گناه آزرده گی و بیزاری وی از زمامداری تنها بر گردن اصلاح طلبان مجلس به زعامت مدرس بود؟ ... دولت میرزا حسن مستوفی الممالک به حمایت جناح سوسیالیست مجلس، که در سایه

نزدیکی با وزیر جنگ، به جلب عده ای از جناحهای دیگر هم موفق شده بود، بر سر کار آمد (۲۳) (بهمن ماه ۱۳۰۱ ه. ش / فوریه ۱۹۲۳ م.) کار برجسته این دولت افزایش روابط اقتصادی میان ایران و شوروی بود، (۲۴) کاری که سهل انگاری قوام السلطنه در انجام دادن آن، به طرد وی از صحنه سیاسی منجر شده بود. به گفته مخبر السلطنه: «کابینه قوام تا آنجا که ممکن بود روابط را تاریک کرد و مستوفی روشن». (۲۵)

معهدا، برخلاف پنداری که مخبر السلطنه از آن خبر داده است، «تمایل به روس» (۲۶) با ارتقاء سطح مناسبات ایران و شوروی، اصلاح طلبان را آزوده ساخت و بهانه ای برای نکوهش مستوفی و استیضاح کابینه او، به دست مدرس نداد. ناهمگونی منش و روش اعتدالی مستوفی با خوی ستیزه جو و سلطه گر وزیر جنگ در شرایط بحرانی آن روز، (۲۷) خود، بهترین دلیل به حساب می آمد، یعنی همان روزی که به زعم مدرس «شمشیر جواهرنشان و مرصعی» چون مستوفی را به «کمر» بستن (۲۸) و با رضاخان ستیزیدن، بسیار عبث می نمود. به علاوه، مستوفی در کارنامه سه ماهه حکومت خویش امتیاز درخشانی نداشت تا مورد توجه مردم و اصلاح طلبان قرار گیرد:

«...حالا قریب به سه ماه است که این آقایان به مساعدت اکثریت مجلس، مصدر ولایت امر و اداره کشور بوده اند و با وجود سکوت مطلق اقلیت و خموشی صفوف مخالفین دولت، تازه دیده می شود که در این مدت هیچ کاری صورت نداده اند.» (۲۹)

لذا بسته شدن پرونده این دولت که در پی استیضاح مدرس و نطق تند و نیشدار معروف (۳۰) مستوفی در ذم مخالفان و استعفای او صورت پذیرفت، قبل از هر چیز ناشی از عملکرد ضعیف آن بود. اگر جنجال روزنامه نگاران و ناطقین پیرو سوسیالیسم و فریاد «زننده باد!» معدود کسانی که به تحریک رهبران مجلسی در میدان بهارستان گرد آمده بودند، (۳۱) توانسته باشد در پرداخت چهره ای قهرمانانه و مظلومانه از مستوفی مؤثر افتد، (۳۲) ناسزاها و «مرد باد!»هایی که نثار مدرس شد، نتوانست گناه اصلی ختم پرونده را به گردن وی اندازد و، برخلاف نظر معتصم السلطنه، (۳۳) از وجهه ملی او بکاهد؛ زیرا قبل از آنکه مدرس خود را آماده انتقادی محترمانه از دولت مستوفی سازد، غوغای نامحترمانه و نابهنگام «مرد باد!» و «زننده باد!» هواداران رئیس الوزرا، اوج گرفته بود. ظاهراً انتشار همین فریادها در فضای اطراف مجلس، به گوش «این مرد شریف، سنگین آمده و موجبات بیزاری او از حکومت را فراهم ساخته بود» (۳۴) گویی که غوغایان برای اطمینان یافتن و سرعت بخشیدن به خروج وی از منصفه قدرت، به کمکش آمده بودند!...

## مرحله دوم:

برای کسی که راه میان افسری در نظام و ریاست بر دولت را در نخستین مرحله و در مدتی کمتر از سه سال به پایان برده بود، موفقیت نهایی در دومین مرحله، یعنی جلوس بر اریکه پادشاهی، آرزویی بعید نمی نمود. بخش قابل توجهی از کرسیهای مجلس پنجم که می بایست بر آرزوی رضاخان لباسی قانونی ببوشاند، در اختیار نمایندگان قرار داشت که با اعمال نظر رضاخان و نظارت دقیق فرماندهان نظامی ایالات (۳۵) منصوب شده و عمدتاً در فراکسیون موسوم به تجدد به ریاست سید محمد تدین گرد آمده بودند. با پیدایی این گروه و وجود فراکسیون سوسیالیست که کماکان ترکیب و جایگاه قدیمی خود را حفظ کرده بود، رئیس دولت، اکثریت پارلمان را با خود داشت و در پیمودن باقیمانده راه با مانعی مواجه نبود. بی تردید اگر سوسیالیستها از حمایت سردار سپه خودداری ورزیده بودند وی نمی توانست براندازی غیر قانونی قاجاریه از سریر سلطنت را تنها با تکیه بر تجدد خواهان قانونی سازد.

اولین حرکت رضاخان در این مرحله ساخت و پرداخت نمایی به نام جمهوریخواهی بود تا ذهن مردم را به پذیرش واقعیت نهایی، یعنی اضمحلال پادشاهی قاجار عادت دهد.

«سردار سپه فهمیده بود که پاره ای از آزادیخواهان بیمزه و خیالباف... به مجرد شنیدن اسم جمهوری تصور خواهند کرد که با این طرز حکومت، ایران نظیر فرانسه و سوئیس و امریکا خواهد شد و طرفدار پیدا خواهد کرد...» (۳۶)

پس بهتر آن بود که به مساعدت «آزادیخواهان دو آتش» به ریاست جمهوری رسد و زمانی دیگر «تاج و تخت را تصرف» کند. (۳۷) فعالیت دار و دسته نخست وزیر و همخوانی جماعتی از توده گرایان و آزادی طلبان با ساز آنها، آغاز گردید. گویا رضایت خاطر عارف قزوینی، شاعر و موسیقیدان تجددخواه، را هم به مختصر وجهی (۳۸) بر آوردند تا به افتخار نزدیکی موسم جمهوری، کنسرتهای شورانگیز برگزار کند.

«... جماعتی نغمه جمهوری می نوازند... عارف در کرانه هتل، نغمه دلنواز جمهوری می نوازد و آن رژیم را عقده گشا به نوا می اندازد، حتی زنها به غمزات دلربا از آزادی می لافند و گیس جمهوری می بافند... در این میانه عشقی که نغمه مخالف می سرود... در منزل خود مقتول شد...» (۳۹)

اگر بازی کسانی چون عارف در نمایش جمهوریخواهی، حاصل بی خبری ایشان از پشت پرده بود، طرفداران سوسیالیسم و «عمال روس» (۴۰) با بصیرت کامل نسبت به نیات رضاخان، به ایفای نقش پرداختند.



با این وجود، جمهوریخواهی به ثمر نرسید و قیام خونین توده مردم و ایستادگی و اعتراض معدودی از وکلا، به ویژه سید حسن مدرس، نقشه ای را که به کمک همکیشان سردار سپه، چپگرایان و جمعی از محافظه کاران مجلس به مرحله اجرا رسیده بود، نقش بر آب ساخت.

«...ام‌الاسباب این نهضت ضد جمهوری مدرس بوده و بعد از کفن و دفن جمهوری، باز هم سلسله جنبان ضدیت عمومی با سردار سپه... اوست...» (۴۱)

سرخوردگی از ماجرای جمهوری سازی، سردار سپه را از هدف خلع قاجار به دور ساخت و در همان زمان به مجلسیان خاطر نشان کرد که چون قادر به ادامه کار با احمدشاه نمی باشد، چاره ای برایش بیندیشند. (۴۲)

حقیقت آن است که ملیون و مشروطه خواهان خاطره خوشی از عملکرد شاهان قاجار نداشتند. پس برای معدودی نمایندگان ناوابسته به رضاخان و دل ناسپرده به سوسیالیسم هم، کنار گذاشتن احمدشاه، به خودی خود، نگران کننده نبود؛ به علاوه، طول و تعدد سفرهای فرنگ، امید بستن به حسن ملکداری او بیپوده می نمود. با این وجود، هویت پهلوی که می بایست جای وی بنشیند، بیش از هر چیز باعث دغدغه خاطر و پرهیز از واژگون کردن سلطه قاجاریه بود؛ و گرنه، برخلاف نظر دولت آبادی، نمایندگان مزبور از تغییر یکی دو اصل قانون اساسی و سپردن زمام امور به افراد «باوجدان» و بر فراری موازنه در روابط خارجی، باکی نداشتند. (۴۳)

اما برای وکلای سوسیالیست، هویت پهلوی نگران کننده نبود. از آنجا که بر اساس تئوری مارکس، سلطنت رضاشاه به عنوان نماینده قشر بورژوازی - دوره ای انتقالی میان فئودالیسم و سوسیالیسم به حساب می آمد (۴۴) نگرانی بی مورد بود. پس بنا بر توافق با خلع قاجاریه، سلیمان میرزا و طرفداران چپ رو او که پانزده نفر بودند (۴۵) به سلطنت پهلوی ابراز علاقه کردند و بدینوسیله بر یکی از کم نظیرترین خودکامگیهای سیاسی تاریخ ایران، مهر تأیید نهادند.

استقرار دیکتاتوری رضاخان، برخلاف نظر ملیکف، (۴۶) ثمره سازش و هماهنگی فئودالیسم و بورژوازی پس از سیری چند ساله نبود؛ بلکه محصول همدستی سوسیالیسم و سایر مرامها، عوامل و عناصر پیدا و پنهانی بود که از وجود نظامی خودکامه، متمرکز و مقتدر و در عین حال متکی به غرب بهره می بردند. اگر دستهایی به پاس تمایل با سرسپردگی رضاخان به انگلستان، دست وی را فشرد، آغوشهایی با امید عبث دوستی سردار سپه و انقلابیون سرخ روسیه، او را در کنار گرفتند. اگر انگلستان و ایالات متحده در

به رسمیت شناختن کودتای خلع قاجاریه بر یکدیگر پیشدستی جستند.» (۴۷) زمامداران آن روز روسیه نیز در تکریم سمبل «آزادیخواهی ملی» و قهرمان «ضد امپریالیسم»، (۴۸) به گمان خودشان، کوتاهی نورزیدند و از تبریک سلطنتش عقب نماندند، نکته ای که ملیکف از آن غافل مانده است...

ناگفته نماند که چشم امیدهای دیگری هم به سردار سپه دوخته شده بود که در تحکیم مبانی قدرت وی مؤثر افتاد؛ از جمله اصلاح طلبی، ترقی خواهی و یا نوگرایی به تنگ آمده از ارتجاع ریشه دار... اما در این میان خودخواهی و سودجویی شخصی برق خیره کننده ای داشت.

«در آن روزها هم... مردم کشور ما از روی عقیده و ایمان طرفدار کسی نمی شدند. البته اکثریتی که افراد آن به امید رسیدن خود با رساندن کس و کار و دوستان خود به جاه و مال دور لیدری جمع می شدند، خیلی طرف اطمینان نبودند...» (۴۹)

همین خودبینیها و نفع پرستیها بود که ایمان و وفاداری، آرمانهای خوبی در مجلس را، ظاهری و سطحی جلوه می داد: «به جای فراکسیونهای حزبی دارای اعتقاد استوار و همیشگی، اینها فراکسیونهایی [بودند]... که پی در پی مناسبات و نظرات خصوصی... پدید [می آمدند]... و از میان [می رفتند]...» (۵۰). بی سبب نیست که ملیکف در صادقانه بودن سوسیالیسم مجلسیان دوره چهارم و پنجم تردید داشته و با «لیبرال» خواندن «شخصیت» رهبران سوسیالیست، فرقه های ساخته و پرداخته آنان را احزاب «عادی بورژوازی» معرفی کرده است. (۵۱) عبدالله مستوفی با نقل خاطره ای، انگیزه واقعی رهبران سوسیالیست را از فرقه سازی بیان داشته است:

«جناب آقای میرزا محمد صادق طباطبایی از راه رسیدند. ضمن صحبت گفتند: حزب تازه ای داریم می سازیم، شما با ما همکاری نمی کنید؟ گفتم: چه حزبی؟ گفتند: سوسیالیست. گفتم: من با شرکت برادرم چهل پنجاه دانگ ملک دارم، نمی دانم سوسیالیست ملاک، چه تحفه از کار در خواهد آمد؟ گفتند: اساس مرام همان اعتدالیست، چیز تازه ای ندارد. مقصود تحزب است...» (۵۲)

با این همه، به بهانه ضعف یا دروغین بودن اعتقاد سوسیالیستی روزنامه نویسان و قانون سازان، نام و نقش «سوسیالیسم» و «توده گرایی» در به قدرت رسیدن رضاخان سردار سپه را نمی توان از یاد برد. چنانچه بپذیریم که ابراز تمایل رهبران وطنی به خودکامگی، از سر حق ناشناسی و خیانت به «سوسیالیسم» صورت پذیرفت، گرایش و همراهی دوستان

ایشان در آن سوی مرزهای شمالی، آگاهانه و بر پایه به ایمان به تئوریهای سوسیالیستی واقع شد...

زیرنویس ها

۱- مستوفی، عبدالله. شرح زندگی من یا تاریخ اجتماعی واداری دوره قاجار (تهران، کتابفروشی زوار) ج ۴، ص ۴۶۶.

۲- سوسیالیستها، با اتحادی از انقلابیون و اعتدالیون پیشین، همان دموکراتهای معروف بودند.

۳- اصلاح طلبان نیز از پیوند بخشی از اعتدالیون قدیم و دموکراتهای مجالس قبل، فراکیون خود را بنیاد نهادند.

۴- البته سرکوبی دو جنبش انقلابی در خراسان و گیلان و قربانی شدن کلنل پسیان و میرزا کوچک خان در دوره رئیس الوزرای قوام و به فرمان او، تا حدی این برجستگی را تیره نمود.

۵- اشاره به یادداشت اعتراض دولت شوروی است که لحن اولتیماتوم داشت.

۶- فخرایی، ابراهیم، سردار جنگل. (تهران، جاویدان، ۱۳۴۸)، ص ۳۵۷.

۷- ملک الشعراء بهار، تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، ج اول: انقراض قاجاریه. (تهران، کتابهای جیبی، ۱۳۵۷)، ص ۲۰۱.

۸- لنجافسکی، ژرژ. غرب و شوروی در ایران: سی سال رقابت (۱۹۱۸-۱۹۴۸). ترجمه حورا یآوری (تهران، ابن سینا، ۱۳۵۱)، ص ۸۸.

۹- تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران. ص ۲۰۱.

۱۰- همان، ج اول، ص ۱۶۹.

۱۱- تاریخ بیست ساله ایران. ج اول، ص ۵۴۱.

۱۲- غرب و شوروی در ایران... ص ۱۳۱.

۱۳- تاریخ بیست ساله ایران. ج اول، ص ۵۶۴.

۱۴- مصدق، محمد. خاطرات و تألمات مصدق، به کوشش ایرج افشار. (تهران، انتشارات علمی، ۱۳۶۵)، ص ۱۴۱.

۱۵- همان، ص ۱۶۰.

۱۶- هدایت، مهد یقلی «مخبر السلطنه»، گزارش اسیران: قاجاریه و مشروطیت. به اهتمام محمدعلی صوتی. (تهران، نشر نقره، ۱۳۶۳)، ص ۳۸۶.

۱۷- شرح زندگانی من... ج ۴، ص ۵۴۹.

۱۸- فرخ، مهدی، معتصم السلطنه و خاطرات سیاسی فرخ، به اهتمام و تحریر

- پرویز لوشانی، (امیر کبیر، ۱۳۴۷)، ص ۱۸۵.
- ۱۹- ملیکف، ۱. س. استقرار دیکتاتوری رضاخان در ایران. ترجمه سیروس ایزدی. (تهران، کتابهای جیبی، ۱۳۵۸)، ص ۵۹.
- ۲۰- این روایت در هر دو تألیف باقر عاقلی، روزشمار تاریخ ایران و نخست وزیران ایران، بدون ذکر مأخذ اصلی آمده است.
- ۲۱- عاقلی، باقر. نخست وزیران از مشیرالدوله، تا بختیار. (تهران، جاویدان، ۱۳۷۰)، ص ۳۴۴.
- ۲۲- استقرار دیکتاتوری رضاخان... ص ۶۳.
- ۲۳- تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران. ج اول، ص ۳۰۲.
- ۲۴- استقرار دیکتاتوری رضاخان... ص ۶۳.
- ۲۵- هدایت، مهد یقلی، مخبر السلطنه، خاطرات و خطرات: توشه ای از تاریخ شش پادشاه و گوشه ای از دوره زندگی من. (تهران کتابفروشی زوار، ۱۳۴۴)، ص ۳۵۳.
- ۲۶- همان، ص ۳۵۵.
- ۲۷- شرح زندگانی من... ج ۴، ص ۵۵۵.
- ۲۸- خاطرات سیاسی فرخ. ص ۱۸۵.
- ۲۹- تاریخ مختصر احزاب سیاسی... ج اول، ص ۳۰۷.
- ۳۰- معروفیت منطبق مستوفی به دلیل متهم ساختن مخالفان به «آجیل» خوری و «بره کشی» بود... حال آنکه نه مدرس و نه مشیرالدوله، به هیچ وجه مصداق چنین برچسبهایی نبودند. بنگرید به: شرح زندگانی من؛ ج ۴، صص ۵۶۰-۵۵۶.
- ۳۱- شرح زندگانی من... ج ۴، ص ۵۸۴.
- ۳۲- شرح زندگانی من... ج ۴، ص ۵۵۸.
- ۳۳- خاطرات سیاسی فرخ، ص ۱۸۷.
- ۳۴- شرح زندگانی من... ج ۴، ص ۵۵۴.
- ۳۵- تاریخ مختصر احزاب سیاسی... ج اول، ص ۳۰۷.
- ۳۶- شرح زندگانی من... ج ۴، ص ۵۸۴.
- ۳۷- همان کتاب و همان صفحه.
- ۳۸- دولت آبادی، یحیی. حیات یحیی (تهران، انتشارات عطار و فردوس ۱۳۷۱) ج ۴، ص ۳۵۱.
- ۳۹- خاطرات و خطرات... ص ۳۶۰.

- ۴۰- همان، ص ۳۶۶.
- ۴۱- شرح زندگانی من... ج ۴، ص ۶۰۳.
- ۴۲- خاطرات و خطرات... ص ۳۶۷.
- ۴۳- برای اطلاع بیشتر بنگرید به: حیات یحیی، ج ۴، ص ۳۲۰.
- ۴۴- غرب و شوروی در ایران... ص ۱۲۲.
- ۴۵- همان، صص ۱۳۱-۱۳۲.
- ۴۶- استقرار دیکتاتوری رضاخان... ص ۱۱۷.
- ۴۷- همان، ص ۱۱۲.
- ۴۸- غرب و شوروی در ایران... ص ۱۲۲ و صص ۱۳۱ و ۱۳۲.
- ۴۹- شرح زندگانی من... ج ۴، ص ۵۴۹.
- ۵۰- ارزیابی حسین علا از وضعیت مجلس پنجم است، بنگرید به: استقرار دیکتاتوری رضاخان... ص ۶۶.
- ۵۱- استقرار دیکتاتوری رضاخان... ص ۶۱.
- ۵۲- شرح زندگانی من... ج ۴، ص ۵۸۹.

## بخشی از نطق دکتر مصدق در جلسه نهم آبانماه ۱۳۰۴ مجلس پنجم در مخالفت با پادشاهی رضاخان سردار سپه

«... اینکه ایشان یک خدماتی به مملکت کرده گمان نمی کنم بر احدی پوشیده باشد... حالا اگر آمدیم و گفتیم خانواده قاجار بد است بسیار خوب هیچکس منکر نیست که باید تغییر پیدا کند. البته امروز کاندیدای مسلم شخص رئیس الوزراء است. خوب آقای رئیس الوزراء سلطان می شوند و مقام سلطنت را اشغال کنند. آیا امروز در امر سلطنت هیچ کس می تواند بگوید یک مملکتی که مشروطه است و شاهش هم مسئول است؟ اگر ما این حرف را بزنیم آقایان همه تحصیل کرده و درس خوانده و دارای دیپلم هستند. ایشان پادشاه مملکت می شوند، آیا پادشاه مسئول...؟ پس باید سیر قهقرائی بکنیم و بگوییم پادشاه رئیس الوزراء و حاکم همه چیز است. این ارتجاع و استبداد صرف است. ما میگوییم که سلاطین قاجار بد بودند. مخالف آزادی بودند. مرتجع بودند، خوب آقای رئیس الوزراء پادشاه شد، اگر مسئول شد ما سیر قهقرایی می کنیم. امروز مملکت ما بعد از ۲۰ سال و این همه خونریزی می خواهد سیر قهقرایی بکند و مثل زنگبار بشود؟ اما اگر گفتیم ایشان پادشاهند و مسئول نیستند آن وقت خیانت به مملکت کرده ایم برای اینکه ایشان در این مقامی که هستند موثر هستند و همه کار می توانند بکنند. در مملکت مشروطه رئیس الوزراء مهم است نه پادشاه. پادشاه فقط می تواند به واسطه رای مجلس یک رئیس الوزراء بگمارد. خوب اگر ما قائل بشویم که آقای رئیس الوزراء پادشاه بشوند و در کارهای مملکت هم دخالت بکنند، همین آثاری که امروز از ایشان ترشح می کند، در زمان سلطنت هم ترشح خواهد کرد. شاه هستند، رئیس الوزراء هستند، فرمانده کل قوا هستند. بنده اگر سرم را ببرند و تکه تکه ام بکنند و آقای سید یعقوب هزار فحش به بنده بدهند (سید یعقوب انوار، نماینده مجلس پنجم و طراح خلع قاجاریه) زیر بار این حرفها نمی روم. آقای سید یعقوب شما مشروطه طلب بودید، آزاد بخواه بودید، بنده خودم شما را می دیدم که بالای منبر می رفتید و مردم را دعوت به آزادی می کردید. حالا عقیده شما این است که یک شخصی در مملکت باشد که هم شاه باشد، هم رئیس الوزراء باشد و هم حاکم؟ اگر این طور باشد که ارتجاع صرف است. استبداد صرف است. پس چرا خون شهدای آزادی بیخود ریختید؟ چرا مردم را به کشتن دادید؟ می خواستید از روز اول بگویید ما دروغ گفتیم و مشروطه نمی خواهیم. آزادی نمی خواهیم. یک ملت است جاهل و باید با چماق آدم شود.»

از کتاب: رنجهای سیاسی مصدق، گردآورنده جلیل بزرگمهر